



جایگاه فقه حکومتی و علوم انسانی اسلامی در منظومه علم دینی

پدیدآورنده (ها) : مشکانی سبزواری، عباسعلی؛ حسن‌پور، مریم

میان رشته ای :: نشریه پویشی در علوم انسانی :: پاییز و زمستان ۱۳۹۷- شماره ۸

صفحات : از ۴۴ تا ۷۳

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1400550>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۹/۱۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- درآمدی بر الگوی حکمی و اجتهادی علوم اجتماعی اسلامی
- فنون فقهی، راهکاری جهت توان مندسازی و توسعه فقه
- بررسی نظریه حق الطاعة
- برنامه ریزی (۱)
- امنیت ملی در جهان سوم
- چیستی و هستی جامعه از دیدگاه استاد مطهری
- گزارش های علمی: روش شناسی در علوم سیاسی
- چالش های هویتی فراروی هویت دین محور انقلاب اسلامی ایران
- گفتاری پیرامون اندیشه سیاسی
- نظریه هنجاری رسانه ها از دیدگاه رهبران انقلاب اسلامی: از ۱۳۵۷ تا سی امین سال انقلاب
- تأملی بر یادداشت موسی وند در نقد سخنان استاد میرباقری
- نگاهی به نظریه های سبک زندگی

عناوین مشابه

- طراحی ارکان و شاخص های کمی برای علوم انسانی اسلامی مبتنی بر تقریر غایت گرایانه استاد مطهری از علم دینی و بررسی تاثیر آن در تحول علوم انسانی
- طراحی ارکان و شاخص های کمی برای علوم انسانی اسلامی مبتنی بر تقریر غایت گرایانه استاد مطهری از علم دینی و بررسی تأثیر آن در تحول علوم انسانی
- تحلیل نظریه های علم دینی و آزمون الگوی حکمی-اجتهادی در تولید علوم انسانی اسلامی
- روش و روش شناسی در علوم انسانی اسلامی چارچوبی برای تحلیل و ارزیابی نظریه های علم دینی و علوم انسانی اسلامی
- علم فقه و بایسته های آن در نسبت با علوم انسانی و مسائل امروز (تقریری از دروس خارج فقه حضرت آیت الله سید محمود هاشمی شاهرودی)
- چیستی فلسفه ی روانشناسی و چگونگی جایگاه آن در تولید علوم انسانی اسلامی
- امکان علم دینی؛ بحثی در چالش های فلسفی اسلامی سازی علوم انسانی
- جایگاه تعلیم و تربیت اسلامی در علوم انسانی
- معنا، امکان و ضرورت تولید علم دینی در علوم انسانی با تاکید بر ادراکات عملی
- تحلیلی جامعه شناختی از علت تداوم رویکرد پوزیتیویستی به علوم انسانی در ایران و عدم شکل گیری علم دینی و بومی با بهره گیری از رویکرد ترکیبی ساخت و عامل



جایگاه فقه حکومتی و علوم انسانی اسلامی در منظومه علم دینی

عباسعلی مشکانی سزواری* / مریم حسن‌پور**

چکیده

علم دینی، دسترسی بشر به عالم تکوین و تشریح الهی برای رسیدن به سعادت فردی، اجتماعی، تمدنی، دنیوی و اخروی است. فقه حکومتی نیز متکفل استکشاف و ارائه بُعد تشریحی کنش‌های متدینین است و از این منظر در منظومه علم دینی، نقش بسزایی ایفا می‌کند. علوم انسانی اسلامی نیز به‌عنوان مددکار فقه حکومتی در کنار الهیات و علوم طبیعی، مواد و موضوع استنباط بایدها و نبایدهای کنشگران از سوی فقه حکومتی را فراهم می‌آورد. همچنین علوم انسانی اسلامی مسئول پیاده‌سازی بایدها و نبایدهای ارائه‌شده از سوی فقه حکومتی و سنجش وضعیت موجود با شاخص‌های ارائه‌شده از همان ناحیه است تا کنش‌های کنشگران و زمینه‌های کنش آنها را به وضعیت مطلوب برساند. از طریق این نگاه، تقسیم‌بندی نوینی در حوزه علوم پیشنهاد می‌شود که انفکاک بین علوم انسانی و فقه حکومتی از بین می‌رود.

کلیدواژگان: علم دینی، علوم انسانی اسلامی، علوم اجتماعی، فقه حکومتی، منطق کشف علوم.

* دکتری فقه سیاسی دانشگاه باقر العلوم علیه‌السلام.

** دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.



مقدمه

لزوم تولید علم دینی و نیز نقدها و نقب‌هایی که بر علوم انسانی کنونی وجود دارد، اندیشه‌وران را به این اندیشه واداشته است که چگونه می‌توان علوم انسانی اسلامی را فراهم آورد. همچنین توجه به فقه کنونی و نارسایی‌های آن و لزوم پرداختن به فقه حکومتی، به‌عنوان نظریه‌های نوین و مبتنی بر مبانی شریعت، دامنه بحث‌ها را بیشتر می‌گستراند. آیا با وجود فقه حکومتی، نیازی به تولید علوم انسانی اسلامی وجود دارد؟ در این میان، تعدد و گوناگونی انظار، مانع از رصد ادبیات مشترک در این زمینه است.

تولید ادبیات جدید پیرامون علوم انسانی، به‌گونه‌ای که با مبانی متافیزیکی ما همخوانی و هم‌آوایی داشته باشد، از مهم‌ترین و مقدماتی‌ترین امور است؛ ادبیاتی که مدتی است خود را با مبانی و مبادی دینی هم‌آغوش ساخته است و می‌توان آن را در سخنان بزرگانی چون آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله جوادی آملی، آیت‌الله مصباح یزدی و حجت‌الاسلام والمسلمین پارسانیا مشاهده کرد.

در این نوشتار تلاش بر این است که با توجه به این هم‌آوایی و بدون تلاش

جهت نام‌گذاری‌های جدید، بامسمّا و شکیل، اصل مطلب به‌گونه‌ای نوین ارائه شود و جایگاه هر کدام از این علوم در منظومه علم دینی روشن گردد.

پرواضح است که نظریه ارائه‌شده در این پژوهش، در بدو شکل‌گیری است و در فرایند مستمر نظریه‌پردازی اصلاحی، و با توجه به نگاه اساتید فن، می‌تواند نضج یافته و به بارگاه نظریه‌ای کمتر معیوب بار یابد. همچنین نام‌گذاری‌ها و جایگاه علوم موضوع‌محور نیز از فرایند نظریه‌پردازی اصلاحی بی‌نیاز نیست و در ضمن آن می‌تواند به وضوح بیشتر و نیز تقسیم‌بندی غنی‌تری دست یابد.

اینک با چینش مقدماتی که مستقیم یا باواسطه در روشن شدن محل بحث ضروری به‌نظر می‌رسند، به اصل بحث نزدیک می‌شویم.

۱. علم

نگاه به علم، گستره عظیمی از نگاه‌ها درباره علم و تاریخ آن را به خود اختصاص داده، و تلقی‌های گوناگون، گستره علوم را ضیق کرده یا گسترانده است. علم، در حقیقت همان کشف حقایق موجود در عالم است که به عنایتی



از سوی خداوند نصیب انسان می‌شود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۳۴-۱۳۶). این معنای از علم، علوم حضوری و حصولی را به‌تمامه دربرمی‌گیرد؛ اما با معانی جدیدی که بر اساس معرفت‌شناسی‌ها و هستی‌شناسی‌های گوناگون به‌وجود آمده، گستره علوم روزبه‌روز ضیق‌تر شده است.

دمپی‌یر درباره‌ی واژه علم می‌نویسد:

واژه لاتین scientia از scire (به‌انگلیسی science) به‌عنوان اصطلاحی کوتاه‌شده برای علوم طبیعی به‌کار می‌رود؛ هرچند نزدیک‌ترین معادل آن در آلمانی wissenschaft، هنوز هم نه‌تنها همه مطالعات منظمی را که ما علم می‌نامیم دربرمی‌گیرد، بلکه مطالعات منظم تاریخ، فقه‌اللغه یا فلسفه را نیز شامل می‌شود.

بنابراین، علم را می‌توان به دانش مرتب درباره‌ی پدیده‌های طبیعی و بررسی منطقی روابط میان مفاهیمی که این پدیده‌ها به‌کمک آنها می‌شود، تعریف کرد (دمپی‌یر، ۱۳۷۹: ۱).

راسل نیز معنای علم را به‌وادی استیلا بر

طبیعت می‌راند و حقیقت‌جویی را کارایی علم نمی‌پندارد:

علم، چنانچه واژه آن می‌رساند، مقدمتاً نوعی معرفت است و به‌اصطلاح چنان معرفتی است که به‌وسیله‌ی ربط دادن چند فاکت جزئی، درصدد کشف قانون‌های کلی است. با این حال، به‌تدریج جنبه معرفتی علم تحت‌الشعاع جنبه دیگر آن - که به کسب قدرت در برابر طبیعت نظر دارد - قرار می‌گیرد؛ و از آنجاست که علم در مقایسه با هنر، ارزش اجتماعی بیشتری کسب می‌کند؛ زیرا به ما قدرت می‌دهد تا در طبیعت تصرف کنیم؛ ولی از لحاظ حقیقت‌جویی، با هنر برابر است و نسبت به آن امتیازی ندارد (راسل، ۱۳۶۰: ۳۰).

به‌صورت کلی می‌توان گفت:

روشنگری مدرن در دو قرن هفدهم و هجدهم، با نوعی از راسیونالیسم و عقل‌گرایی قرین بود؛ و حضور و نفوذ عقل‌گرایی مانع از این می‌شد که علم در معنای تجربی و آزمون‌پذیر آن محدود و مقید شود.



جدید، که بر یک روش پوزیتویستی متکی است و در آن، اساساً عوامل متافیزیکی و مبادی فلسفی، در تبیین پدیده‌ها حضور فعال ندارند. در نگاه پوزیتویستی منطقی، گزاره‌های فلسفی و قضایای متافیزیکی و دینی، بی‌معنا تلقی می‌شوند. همین امر شکافی عمیق میان علم مدرن و دین، و همچنین میان علم جدید و علم سنتی در تمدن‌های گذشته غربی ایجاد می‌کند (رک: خاکی قراملکی، ۱۳۹۰: ۲۹۶).

علم پیش از قرن نوزدهم، معرفت‌های غیرتجربی و قیاسی را نیز شامل می‌شد و دلیل استعمال کلمه علم در این معنا، سیطره آمپرسیسم و حس‌گرایی، و همچنین غلبه رویکرد دنیوی و این‌جهانی بشر به عالم بود (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۲۳).

آنچه از قرن نوزدهم به بعد رخ داده، تغییر مبنای علم بود؛ به این بیان که به دلیل غلبه معرفت‌شناسی آمپرسیستی، علم حسی به‌عنوان تنها راه شناخت و ارتباط انسان با جهان خارج معرفی شد. بدیهی است که اگر حس، تنها راه شناخت جهان واقع باشد، معرفت علمی یعنی معرفتی که عهده‌دار شناخت واقع است. معرفتی خواهد بود که از طریق

دکارت، اسپینوزا، لایبنیتس، از جمله فیلسوفان عقل‌گرایی بودند که تحقیقات و تبعات خود را غیرعلمی نمی‌دانستند (پارسانیا، ۱۳۸۹: ۲۳).

چالمرز با بررسی انبوهی از معانی و تعاریفی که درباره علم وجود دارد، چنین جمع‌بندی کرده است:

معرفت علمی، معرفتی اثبات‌شده است. نظریه‌های علمی به‌شیوه‌ای دقیق از یافته‌های تجربی که با مشاهده و آزمایش به‌دست آمده‌اند، اخذ می‌شوند. علم بر آنچه می‌توان دید، شنید و لمس کرد و امثال اینها، بنا شده است. عقاید و سلیقه‌های شخصی و تخیلات نظری، هیچ جایی در علم ندارند. علم، عینی است. معرفت علمی، معرفت قابل اطمینانی است؛ زیرا به‌طور عینی اثبات شده است. به نظر من، این‌گونه اظهارات، تلقی متداول معاصر از معرفت علمی است (چالمرز، ۱۳۷۹: ۱۳).

از این روست که در زمان کنونی، هنگامی که سخن از علم به‌میان می‌آید، علمی مدنظر است با بار معنایی و مفهومی



خواهند شد (همان، ۲۵؛ به نقل از آرون، ۱۳۶۴: ۸۳-۱۴۸).

از دهه پایانی قرن نوزدهم، معرفت علمی همچنان حلقه مستقلی است و هرگونه فعالیت ذهنی و علمی که فراتر از حسی و مشاهده باشد، باید به دامان آزمون‌های تجربی بازگردد و در حلقه علم قرار گیرد (همان: ۲۶). تنقیح علم از گزاره‌های متافیزیکی نیز بخش دیگری از فعالیت‌های مورد توجه در نیمه اول قرن بیستم بود. در این برهه، پوزیتیویست‌های منطقی در حلقه وین با تفکیک گزاره‌های علمی از گزاره‌های متافیزیکی، گزاره‌های اخیر را مهمل و بی‌معنا معرفی کردند. خصلت ابزاری دانش و علم تجربی، از این پس بیشتر مورد توجه قرار گرفت؛ چندان که به تدریج این خصلت جایگزین ویژگی اصلی آن، یعنی کاشفیت و شناخت جهان خارج شد (همان: ۲۷).

در مقابل ایشان، فرانکفورتی‌های نئومارکسیست نظریاتی مبتنی بر دخالت هنجارها و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی در ساختار درونی معرفت علمی، ارائه می‌دادند. با تردیدی که درباره بی‌معنا بودن گزاره‌های فلسفی در حلقه وین

حس به دست آید یا دست‌کم از طریق حس قابل اثبات یا ابطال باشد یا آنکه از این طریق بتوان آن را تأیید کرد (همان، به نقل از آیرز، ۱۹۳۶ و ۱۹۵۵).

معنای پوزیتیویستی علم در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه نخست قرن بیستم، به اوج اقتدار تاریخی خود رسید. در قرن نوزدهم، آگوست کنت نماینده برجسته تفکر پوزیتیویستی، تاریخ بشری را به لحاظ معرفتی به سه دوره ربانی و تئولوژیک، فلسفی، و سرانجام دوران تفکر علمی تقسیم می‌کرد. از نظر او، معرفت علمی جایگزین معرفت دینی و فلسفی شده است. به نظر او و غالب کسانی که در آن زمان علم را در معنای جدید آن به کار می‌بردند، این نوع از معرفت، کارکردهای دو نوع معرفت فلسفی و دینی را می‌توانست داشته باشد. از نظر آنها، معرفت دینی و فلسفی به لحاظ تاریخی نقش مقدماتی برای شکل‌گیری و پدید آمدن معرفت علمی داشته‌اند و با آمدن این نوع از معرفت، نیازی به معارف پیشین نیست. به نظر کنت، معرفت علمی به حسب ذات خود، مستقل از معرفت دینی و فلسفی است و با رشد معرفت علمی، معرفت‌های پیشین زائل و نابود



دانش حسی را نیز زیر سؤال برد. فیلسوفان پست مدرن در انکار ارزش معرفتی علم مدرن و در افول روشنگری، که خصیصه اصلی مدرنیته بود، هم‌داستان شدند. لیوتار «اساطیر»، دریدا «متافیزیک»، میشل فوکو با تأثیرپذیری از نیچه «اقتدار اجتماعی»، و گادامر با تأثیرپذیری از هیدگر «سنت» را عامل تعیین کننده و اصلی در شکل‌گیری معرفت علمی می‌دانند. این نگاه به شدت به آموزه‌های پلورالیستی و نسبی‌گرایی دامن زد (ر.ک: همان: ۳۳).

۲. علم دینی

درباره علم دینی و گستره آن، مباحث فراوانی بین اندیشمندان اسلامی وجود داشته است. این نگاه‌ها بیشتر، از مبانی دین‌شناختی نشئت می‌گیرد. نگاه‌های حداقلی، حداکثری و میانه به دین و گستره آن، گستردگی علم دینی و تعریف آن را نیز روشن می‌سازد. در این کمینه، به برخی از نظریات به صورت گذرا اشاره می‌شود. آیت‌الله جوادی آملی با توجه به اینکه در دین‌شناسی قائل به نگاه حداکثری به دین هستند، در این باره نیز نگاه حداکثری دارند: «علم اگر علم باشد، نه وهم و خیال و فرضیه محض، هرگز غیراسلامی

شکل گرفته بود، ویتگنشتاین دوم از متافیزیک به‌عنوان یک بازی مستقل یاد کرد. فلسفه علم نیز رهیافت همین مباحث است. نظریه پارادایم‌های علمی کوهن، استخوان‌بندی علم لاکاتوش، و ضدروش فایرابند، پس از این به عرصه نظریه‌های مربوط به علم وارد شدند.

بالاخره در نقادی‌هایی که کارل پوپر نسبت به پوزیتیویست‌های منطقی انجام داد، این نکته را روشن ساخت که آزمون حسی هرگز به اثبات یک فرضیه علمی نمی‌پردازد. بنابراین علم با هیچ آزمونی، معرفت و شناخت یقینی به ما نمی‌دهد. پوپر بر این گمان بود که روش علمی نهایتاً می‌تواند فرضیه‌های علمی را در صورت ناصواب بودن، ابطال کند. او از این طریق می‌کوشید تا استقلال معرفت علمی را از دیگر حوزه‌های معرفتی حفظ کند (ر.ک: همان: ۳۱).

دوران مدرن، بالاخره به ضعف‌ها و کمبودهای جبران‌ناشدنی علم حسی پی برد و مرجعیت این علم در کشف واقع، دچار ابهام شد. مهم‌ترین مسئله در این هنگام، روشن شدن وابستگی دانش حسی و تجربی به دیگر حوزه‌های معرفتی بود. این وابستگی، ارزش جهان‌شناختی علم و



نمی‌شود. علمی که اوراق کتاب تکوین الهی را ورق می‌زند و پرده از اسرار و رموز آن برمی‌دارد، به‌ناچار اسلامی و دینی است و معنا ندارد که آن را به دینی و غیردینی، و اسلامی و غیراسلامی تقسیم کنیم» (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۴۳).

البته این نگاه ایشان، تنها در حوزه علوم توصیفی است و علوم دستوری و هنجاری را دربر نمی‌گیرد. لازم به ذکر است برخی از علوم دستوری و هنجاری، مانند فقه و اخلاق، مورد مناقشه نیست و لذا کمتر در تعاریف بدان اشاره می‌شود. آیت‌الله جوادی آملی نگاه ناقص دیگری را نیز تصویر می‌کند و به نقد آن می‌پردازند:

ایمان و کفر عالم و مفسر، در اصل فهم کتاب تکوین و اصل علم و به کتاب تشریح تأثیر نمی‌گذارد و علم را اسلامی و غیراسلامی نمی‌کند؛ چنان‌که فهم قرآن، اسلامی و غیراسلامی نمی‌شود... البته در رشد فهم و درست‌تر و عمیق‌تر فهمیدن، مؤثر است... مراتبی از فهم و علم به کتاب و سنت، برای ملحد و غیرمؤمن نیز حاصل می‌شود؛ اما مراتب برتر

فهم و نیل به معارف برین دینی، تنها در سایه تقوا به دست می‌آید (همو: ۱۴۶).

حجت‌الاسلام دکتر خسروپناه در یک تعریف، علم دینی را بر اساس منبع و روش آن تعریف می‌کند:

علوم دینی... علمی [هستند] مبتنی بر متن دینی، که همان قرآن و روایات است. البته در علوم دینی و اسلامی، از عقل و گاهی از تجربه هم استفاده می‌شود؛ ولی سنخ علوم دینی با علوم حکمی و علوم تجربی متفاوت است. از لحاظ رویکردشناسی و روش‌شناسی، این دو، تافتۀ جدابافته‌ای هستند... علوم دینی و علوم اسلامی هم مبتنی بر روش نقلی و دینی، و در کل، متن‌محورند (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۲۶).

از دیگر کسانی که در تعریف علم دینی، نگاه حداکثری دارند و علم دینی را مشتمل بر راه سعادت انسانی معرفی می‌کنند، دکتر گلشنی است. از نظر ایشان، محدود کردن علم اسلامی به معارف خاص دینی، بسیار تنگ‌نظرانه است و با قرآن و سنت اسلامی مطابقت ندارد. ایشان در این زمینه



(گلشنی، ۱۳۷۷: ۸۶).

برخی نیز بر این باورند که منظور از علم دینی و تولید علم دینی در مباحث این چینی، علوم انسانی دینی است:

در تعبیر علم دینی، واژه علم را با دو قید به کار می‌بریم: نخست اینکه علم تجربی مورد نظر است، نه علم به مفهوم اعم کلمه؛ و دیگر اینکه از علوم تجربی، تنها علوم تجربی انسانی در کانون بحث قرار دارد. بنابراین در به‌کارگیری تعبیر علم دینی به مورادی چون روان‌شناسی اسلامی یا جامعه‌شناسی اسلامی نظر داریم (خسرویاقری، ۱۳۸۲: ۱۸۰).

بر اساس این نظریه، باید با پیش‌فرض‌های موجود در دین نسبت به علم و انسان، به سراغ تجربه‌های بشری رفت و از این گذرگاه علم دینی را تولید کرد. علم دینی همچون هر علم دیگری، باید در پرتو قدرت الهام‌بخشی پیش‌فرض‌های خاص خود، از سویی، و گیرودار تلاش تجربی از سوی دیگر، تکوین یابد (همان: ۲۵۰).

۱-۲. نظریه مختار

توجه به هویت فرهنگی دانش مدرن،

به سخنی از شهید مطهری استناد می‌کنند که: «جامعیت و خاتمیت اسلام اقتضا می‌کند که هر علم مفید و نافع را که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است، علم دینی بخوانیم» (همو، ۱۳۷۶: ۸۵). ضمن اینکه از نظر دکتر گلشنی، تعابیر دیگر نیز منظور اصلی از علم دینی را نمی‌رسانند؛ بلکه باید گفت، علم دینی از دو لحاظ قابل طرح است:

- پیش‌فرض‌های متافیزیکی علم می‌تواند متأثر از جهان‌بینی دینی باشد.

- بینش دینی در جهت‌گیری‌های کاربردی علم مؤثر است (همان: ۱۵۸).

علم اسلامی، علمی است که با اصول، معیارها و اهداف وحی اسلامی تطابق دارد و به آن متعهد است. معرفت‌شناسی اسلامی، کل‌نگر است و معرفت دینی و معرفت علمی را از هم جدا نمی‌کند. هدف اصلی علم اسلامی، کشاندن انسان به سوی خداوند خالق و نگه‌دارنده جهان، و ارائه صفات اوست (علم، قدرت و ...)، و از آن انتظار می‌رود که یکپارچگی طبیعت، و در نتیجه وحدت خالق آن را نشان دهد. اندیشه وحدت خداوند (توحید)، اصل بنیادی اسلام است و همه ایده‌های دیگر را تحت الشعاع قرار می‌دهد



امکان حرکت معکوسی را فراهم می‌آورد و آن، بازسازی معرفت علمی بر اساس مبانی، اصول یا متافیزیک دینی است (جوادی آملی، ۱۳۸۶). در این رویکرد، به‌جای رجوع و بازخوانی مجدد تئوری‌های غربی، به بازخوانی علم و فرهنگ اسلامی و لایه‌های عمیق این معرفت، نظیر فلسفه، کلام و عرفان پرداخته می‌شود تا از این طریق، معرفت علمی جدید در یک تحول ساختاری بازسازی شود؛ و البته رهاورد این حرکت جدید، پیدایش علمی نوین خواهد بود. علم و دانشی که بر اساس متافیزیک و هستی‌شناسی دینی شکل می‌گیرد و از منابع معرفتی فرهنگ و تمدن اسلامی بهره می‌برد، بدون شک علمی قدسی و متعالی است.

این علم به‌جای آنکه همه هستی را به افق طبیعت و امور حسی و آزمون‌پذیر تقلیل دهد، طبیعت و امور حسی و تجربی را در ذیل اصول دینی یا عقلی خود تعالی می‌بخشد و به‌صورت آیات و نشانه‌های الهی بازخوانی می‌کند. این از سویی است؛ و از دیگر سو، بازبینی در علوم مسلماً دینی کنونی است؛ علمی چون فلسفه، کلام، عرفان، فقه و اخلاق،

بایست در این تقسیم‌بندی جایگاه ویژه خود را بیابند، که ماحصل این نگاه‌ها خواهد بود.

۲-۲. منطق کشف علم دینی

علم دینی و مقدس، در صورتی امکان پیدا می‌کند، که نقد خود را از محدوده تعریف پوزیتیویستی علم خارج کند و مفروضات یا بنیان‌های پنهان اندیشه‌های پست‌مدرن را نیز به‌چالش کشد. منحصر دانستن علم به تعریف مقبولی که همه عمر آن به دو سده نمی‌رسد و نقد این معنای از علم، راهگشا نیست. پیش از هر چیز باید این انحصار درهم شکسته شود و حقیقت علم در لایه‌های عمیق‌تری که معنای تجربی و پوزیتیویستی آن بر آنها بنیان نهاده شده است، جست‌وجو شود.

متفکرین دنیای اسلام، از دیرباز از سنگرهای عقلانی و وحیانی علم نیز دفاع کرده و بر این اساس زمینه‌های تکوین علم تجربی و حسی را نیز هموار ساخته‌اند. پذیرش وحی و مرجعیت علمی آن موجب شده است تا در حاشیه وحی، نوعی از نقل که مبتنی بر وحی است نیز به حوزه عقلانیت اسلامی وارد شود و بخش گسترده‌ای از دانش‌های



اساس روش به تعریف آن همت گماشته‌اند. بر اساس موضوع، مورد مطالعه بودن انسان در این علوم را وجه تسمیه آن دانسته‌اند: «معارفی است که موضوع تحقیق آنها، فعالیت‌های مختلف بشر، یعنی فعالیت‌هایی است که متضمن روابط افراد بشر با یکدیگر و روابط این افراد با اشیا و نیز آثار و نهادها و مناسبات ناشی از اینهاست» (ژولین فروند، نظریه‌های مربوط به علوم انسانی: ۳).

بر اساس این تعاریف، موضوع مشترک علوم انسانی، کنش انسانی است. علوم انسانی درباره کنش‌های انسانی و آثار و پیامدهای آنها بحث می‌کنند. علوم انسانی را می‌توان به دانش‌هایی تعریف کرد که درباره کنش‌های انسانی و احکام، آثار و پیامدهای آنها بحث می‌کنند. به بیان دیگر، علوم انسانی را می‌توان علم به موجوداتی دانست که با اراده و آگاهی انسان تحقق می‌یابند؛ مثل علم اخلاق یا حقوق. علوم انسانی درباره فعالیت‌های غیرارادی انسان‌ها بحث نمی‌کنند. طبق این تعریف از علوم انسانی، فلسفه به معنای متافیزیک، از زمره علوم انسانی خارج می‌شود.

علوم انسانی، معرفت ناظر به انسان در

نقلی را پدید آورد؛ بدون آنکه در هویت علمی این دسته از معارف نیز تردید شود. بر این اساس باید به این نکته توجه کرد که منطق کشف علم در علم دینی و اسلامی، منطقی است مبتنی بر وحی و شهود، عقل، حس و تجربه.

البته بایسته است به این نکته توجه شود که هر کدام از اینها منطبق کشف علم خاصی هستند یا اینکه به صورت ترتبی، علمی خاص را مورد کشف قرار می‌دهند. همچنین در برخی از علوم، منطق مورد نظر، منطقی کاملاً تلفیقی و توأمان است. با تقسیم‌بندی‌ای که در این نوشتار ارائه می‌شود، هر کدام از علوم، منطق کشف خاص خود را خواهند داشت که با توجه به برهانی بودن و نیاز داشتن به برهان یا ابزاری بودن و نیاز داشتن به اطمینان و معذرت، منطقی فراروی خود خواهند گسترده. این مهم در مقالی دیگر بحث خواهد شد.

۳. علوم انسانی

۳-۱. چیستی

درباره چیستی علوم انسانی مباحث فراوانی وجود دارد. برخی بر اساس موضوع بدان پرداخته‌اند و برخی بر



آیینۀ ذهن، زبان، رفتار و نهادها و ساختارهای اجتماعی مصنوع اوست (درآمدی بر علوم انسانی انتقادی، به‌اهتمام مسعود آریایی‌نیا، مقدمه: ۳).

موضوع علوم انسانی، چیزهایی است که انسان آنها را ساخته یا آثاری است که آنها را خلق کرده است. غایتش فهم و توصیف مصنوعات انسانی، و به‌لحاظ روش، تفهیمی است.

برخی از اندیشمندان به‌منظور روشن شدن نسبت علوم انسانی با علوم اسلامی، به برخی از تعاریف اشاره کرده‌اند که بر اساس روش علوم، محل بحث را روشن تر می‌کند:

گاهی منظور از علوم انسانی، هر دانشی است که پیرامون انسان بحث می‌کند و از هر روشی استفاده می‌کند تا به استنتاج برسد. از این منظر، بخش مهمی از علوم اسلامی به علوم انسانی اختصاص دارد. برای مثال، دانش فقه اخلاق و سایر مباحثی که از قرآن و سنت استخراج می‌شود، درباره انسان است و باید‌ها و نبایدهای فقهی و اخلاقی انسان را مشخص کرده است؛ اما این مباحث با روش

نقلی مطرح می‌شود. از طرف دیگر، برخی مباحث در حوزه کلام و اعتقادات هم وجود دارد که درباره صفات و افعال خدا صحبت می‌کند و در آنجا به انسان گفته می‌شود که باید به این امور اعتقاد داشته باشد. پس علوم دینی و اسلامی، گاه در مورد اعتقادات انسان سخن می‌گویند و گاه درباره افعال فقهی و اخلاقی او. بنابراین، علوم اسلامی... بخشی از علوم انسانی است. علوم اسلامی با این تعریف، به یک معنا زیرمجموعه علوم انسانی قرار می‌گیرد (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۲۷).

گاهی مقصود از علوم انسانی تعریفی است که پوزیتیویست‌ها مطرح کرده‌اند و آن را دانشی می‌دانند که با روش تجربی درباره انسان بحث می‌کند. در این تعریف، علوم انسانی به‌معنای انسان‌شناسی تجربی است و از جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مدیریت، علوم تربیتی و اقتصاد تجربی شکل می‌گیرد و زیرمجموعه علوم انسانی تجربی می‌شود... حوزه‌های علمیه کاری به این علوم انسانی ندارند. مختصر اینکه



علوم آن قدر مبنایی به نظر می‌رسد که گویا بومی کردن آنها کاری بس مشکل خواهد بود. نظریات گوناگونی در این زمینه وجود دارد. در این مقال به دو نظریه اشاره می‌شود که در سامان‌دهی چهارچوب نظری بدان نیازمندیم.

۳-۲-۱. آیت‌الله جوادی آملی

از نظر آیت‌الله جوادی آملی، رویکرد مادی‌گرایانه و پوزیتیویستی به علوم انسانی، مهم‌ترین مشکل بومی‌سازی آن است:

کسی که در فضای مسموم تلقی معیوب از علم تنفس می‌کند، در طبیعت، جز علل و اسباب مشاهده‌پذیر مادی نمی‌بیند؛ لذا قادر به فهم این نکته نیست که مبدأ حکیمی که سرتاپای کار او حکیمانه است، بساط عالم را برپا کرده و کارگردان صحنه هستی است و آنچه واقع می‌شود، همه به اذن و اراده اوست (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۳۶).

این نگاه، آن‌گاه مهم و اساسی می‌شود که تأثیر این نگرش را بر تمامی گستره زندگی دینی مشاهده کنیم؛ این نگاه معیوب تجربه‌زده سمی،

علوم انسانی مورد نظر حوزه علمیه، متن‌محورند و این نوع علوم انسانی تجربه‌محورند

رویکرد دیگری که وجود دارد، نگاه آکادمیک و تقسیم‌بندی علوم در دانشگاه‌هاست. بر این اساس، اگر مقصود، علوم انسانی تجربی باشد، نسبت آن با فلسفه و کلام، نسبت بنا به مبناست؛ یعنی فلسفه و کلام، هر دو، مبنا برای علوم انسانی تجربی می‌شوند. حال اگر علوم انسانی به این معنا مدنظر باشد که در آن، هم از علوم حکمی، هم از علوم نقلی و هم از علوم تجربی بحث می‌شود، در این صورت، نسبت کلام و فلسفه با علوم انسانی، نسبت جزء به کل است؛ یعنی علوم انسانی، کلی است که حکمت و کلام، جزء آن است.

۳-۲. نظریات گوناگون در اسلامی

شدن علوم انسانی

در اینکه آیا علوم انسانی موجود، برای جوامع اسلامی، به‌ویژه جامعه ایرانی نافع است یا نه، و در صورت مفید بودن، این فایده چه اندازه است، سخنان زیادی هست. بر اساس تعریفی که از علوم انسانی ارائه شد، برخی از کاستی‌های این



کردن علوم است. مشکل قارون آن بود که ثروت و توفیق خویش را تنها مرهون تلاش و زحمت و دانش و تعقل خود می دانست و سهمی برای خداوند قائل نبود و توحید افعالی نداشت. این نگرش قارونی، در حد خود، چالش علم دین را به همراه دارد و مانع همگامی و وحدت حوزه و دانشگاه و علم دین خواهد بود. تا زمانی که ریشه های معایب علم موجود برطرف نشده و غفلت از مبدأ و معاد عالم و منطق قارونی حاکم است، نمی توان به اسلامی شدن علوم امیدوار بود (همو: ۱۳۸).

با نگاهی که ما به علوم، به ویژه علوم انسانی داریم و تقسیم بندی ای که ارائه خواهد شد، روشن می شود که علوم انسانی اگر قرار است تمامی حوزه های کنش های انسانی را مورد برنامه ریزی، اجرا و سنجش قرار دهد، باید توانایی ارائه جهان بینی و ایدئولوژی و باید و نباید را نیز در کنار هست ها و نیست ها ارائه کند؛ اما با روش شناسی موجود علوم انسانی که مبتنی بر حس و تجربه و

سهم و مجالی برای نیایش و دعا و نماز برای تغییر حوادث و وقوع امور طبیعی قائل نیست و همه چیز را مرهون تحقق اتفاقی و شانسی اسباب طبیعی مادی می داند... حاصل آنکه: ۱. نگاه طبیعت زده حس گرا، برای معلوم، مبدأ و هدف قائل نیست؛ لذا از «خلقت»، به «طبیعت» یاد می کند؛ ۲. برای عالم، یعنی خود شخص طبیعت گرا، آغاز و انجامی معتقد نیست و خیال می کند از خاک برآمده و دوباره خاک می شود و بعد از آن خبری نیست؛ زیرا مرگ را پوسیدن می پندارد؛ نه از پوست به درآمدن و هجرت کردن؛ ۳. برای علم، مبدأ و هدف قائل نیست؛ بلکه خیال پردازی او را به این وادی می کشاند که بخشی از علم را کوشش وی و بخش دیگر را شانس، تصادف رخ داده های اتفاقی و... به عهده دارد (همو: ۱۳۷).

با این رویکرد می توان به این نتیجه رسید که: تفکر قارونی نیز مانع اسلامی



تحلیل‌های تفهیمی عقل ابزاری است، مشکل دوچندان می‌شود. آیت‌الله جوادی آملی با اشاره به این مهم می‌نویسند:

علم حسی و تجربی معیوب حاضر، که منقطع الاول و الآخر است و مبدأ فاعلی و غایی برای طبیعت نمی‌بیند، اولاً باید حد خود را بشناسد و از نظام خلقت به‌عنوان طبیعت یاد نکند و درصدد ارائه جهان‌بینی برنیاید؛ زیرا فلسفه علمی و بنا نهادن جهان‌شناسی بر پایه دانش تجربی، خطای بزرگی است. منابع معرفتی دیگر، یعنی وحی و به‌تبع آن نقل معتبر و عقل تجریدی (فلسفه)، باید عهده‌دار ارائه جهان‌بینی باشند (همو: ۱۳۶-۱۳۷).

نظر اثباتی ایشان درباره علم دینی و اسلامی شدن علوم، با نگاه جامع به دین سامان یافته است:

دین، نه تنها تشویق به فراگیری علوم را عهده‌دار است و انسان‌های مستعد را به تحصیل کمال‌های علمی ترغیب می‌نماید، بلکه علاوه بر آن، خطوط کلی بسیاری از علوم را ارائه کرده و مبانی جامع بسیاری از دانش‌های

تجربی، صنعتی، نظامی و مانند آن را تعلیم داده است. ضروری است در استناد یک مطلب به دین و دینی دانستن آن، به اصلی مهم عنایت شود و آن این است که گاهی یک مطلب با همه مشخصات و ویژگی‌های ریز و درشتش، در متن دین می‌آید؛ مانند عبادت‌های توفیقی، که همه فرایض و سنن معصومین آمده است؛ و گاهی مطلبی به‌صورت یک اصل کلی و جامع که مبنای قاعده‌ای علمی و اصل تجربی فلسفی و مانند آن است - بدون آنکه حدود، قیود، شرایط و شروط آن بیان شده باشد، در متن دین طرح می‌شود؛ مانند بسیاری از مسائل علم اصول فقه، که از علوم اسلامی به‌شمار می‌رود، و بعضی از مسائل مربوط به معاملات در فقه، که از علوم دینی محسوب می‌گردد» (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۷۸).

با این نگاه و اسلامی دانستن تمامی علوم، دو عامل به‌نظر ایشان در اسلامی بودن علوم مؤثر است:



یکی، که اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین آن محسوب می‌شود، همانا تأسیس و ابتکار مطلب است؛ و دیگری، که به‌نوبه خود جنبه دینی می‌یابد، همانا تنفیذ و امضای قرارهای مردمی است تا با اصول ارزشی و قواعد دانش اسلامی مغایر نباشد. توجه بدین نکته لازم می‌نماید که معیار اسلامی بودن یک علم آن نیست که در حوزه علمیه تدریس گردد؛ زیرا این ضابطه، نه مانع است و نه جامع؛ و ممکن است بعضی از علوم اسلامی در خارج حوزه تدریس شود و بعضی از علوم که ذاتاً صبغه اسلامی ندارد، ولی مقدمه فراگیری علوم اسلامی است، مانند ادبیات - که مقدمه نشر آثار ضداسلامی هم هست - در حوزه تدریس گردد (همان: ۸۰).

به نظر ایشان برای اسلامی شدن علوم، ابتدا باید در سرشت چنین علمی بازنگری شود و عیب و نقص اساسی آن برطرف گردد؛ سپس باید به علم و طبیعت، نگاهی اساسی افکند و حوزه‌های معرفتی را هماهنگ دید و طبیعیات را به دامان الهیات بازگرداند:

این نگاه معیوب به علم است که صنع خدا در عالم را نمی‌بیند و همه چیز را به شانس و اتفاق و تصادف وامی‌نهد... علمی که بخواهد همه هستی و طبیعت و حوادث آن را از دریچه تنگ علل و اسباب مادی قابل مشاهده و تجربه پذیر بفهمد و تحلیل کند، کجا خواهد توانست به این نکته بلند و عمیق بار یابد که در کنار تقسیم علوم به لحاظ موضوعات و روش، تقسیم دیگری هست که به لحاظ معلم انجام می‌پذیرد... این پرسش که علم را نزد چه کسی خواندی و معلم تو در این فراگیری که بود، اساساً مطرح نیست؛ ولی در دستگاه دین و شریعت به ما می‌آموزند که در کنار این مسیرهای متعارف کسب دانش، گونه‌ای دیگر از علم هست که ویژگی و خصوصیت آن، مرهون معلم آن است (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۳۶).

این نگاه، همان نگاه افاضه‌ای علم از سوی کردگار است که به قداست آن می‌انجامد. گستره علم دینی از همین جا فرا می‌گسترده و تمام علوم را در خود



که همت خود را مصروف ادراک و فهم فعل خدا قرار داده و درصدد تفسیر جهان خلقت است.

اگر تفسیر قول خدا، علم اسلامی را به دست می‌دهد، تفسیر فعل خدا نیز علمی اسلامی محسوب می‌شود. پس داشتن دانشگاه اسلامی، منوط به داشتن علوم اسلامی است و این علم زمانی فراهم می‌شود که اولاً علم را به حریم هندسه معرفت دینی راه دهیم و چتر دین را بر سر آن بگسترانیم؛ و ثانیاً طبیعت را خلقت بینیم و میان طبیعت‌شناسی و الهیات، وفاق و آشتی برقرار کنیم (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۳۰).

ایشان برای اسلامی شدن علوم و دروس، راهکارهای ذیل را ارائه می‌دهند:

اولاً باید عنوان طبیعت برداشته شود و به‌جای آن، عنوان خلقت قرار گیرد؛ ثانیاً عنوان خالق، که مبدأ فاعلی است، ملحوظ باشد؛ یعنی آفریدگار حکیم، صحنه خلقت را چنین قرار داده است که دارای آثار و خواص ویژه‌ای باشد؛

ثالثاً هدف خلقت که پرستش خدا و

جای می‌دهد. تقسیم کاری معقول و دین‌مدارانه نیز بین حوزه علمیه و دانشگاه به‌وجود می‌آید:

باید توجه کرد که دین در منظری فراتر از علم می‌نشیند و علم و عقل را داخل حریم خویش جای می‌دهد. علم عقلی (تجربی و تجربیدی) در درون هندسه معرفت دینی واقع می‌شود و در کنار و همراه نقل، عهده‌دار ترسیم معرفت محتوای دین می‌گردد. پس اگر چالشی و تعارضی متصور شود، میان علم و نقل است و هرگز میان علم و دین تعارضی نیست. در این صورت، از یک سو علوم و دانش طایفه‌ای از مشتغلین به نقلی هستند و در حوزه‌های علمی به فهم و تفسیر آنچه خدا گفته مشغول‌اند و قول خدا را محور و موضوع تلاش علمی خویش قرار داده‌اند. دینی و اسلامی است؛ از سوی دیگر، در کنار حوزه‌های علمی، دانشگاه‌های اسلامی قرار می‌گیرد



۳-۲-۲. حجت‌الاسلام دکتر خسروپناه از نظر ایشان علوم انسانی باید بر اساس مبانی متافیزیکی اسلامی به دست آید. وی بر این باور است که برای تولید علوم انسانی اسلامی، بایست روش‌شناسی اسلامی جهت تولید آن به دست آید:

حوزه باید به تأسیس روش‌شناسی علوم انسانی و اسلامی پردازد. علوم انسانی موجود، مبتنی بر یک روش‌شناسی برگرفته از فلسفه غرب است... حوزه‌های علمیه اگر بخواهند با همین اسلوب موجود در علوم انسانی به این علم پردازند، حاصلش چیزی بیشتر از علوم انسانی مدرن غربی معارض با دین نخواهد بود. در طرف دیگر هم حوزه اگر بخواهد با همان اسلوب قدیمی خودش، که کاملاً عقلی و نقلی است، علوم انسانی را دنبال کند، حاصل آن، علوم انسانی تجربی متناسب با دنیای امروز نخواهد بود. حوزه‌های علمیه باید به فکر تأسیس علوم انسانی تجربی باشند تا این علوم انسانی تجربی بتواند با علوم انسانی تجربی دنیای مدرن رقابت

گسترش عدل و داد است، به عنوان مبدأ غایی منظور شود؛ رابعاً محور بحث، دلیل معتبر نقلی قرار گیرد؛ مانند آیه قرآن یا حدیث صحیح؛ خامساً از تأییدهای نقلی یا تعلیل‌های آن استمداد شود؛

سادساً در هیچ موردی دعوی «حسبنا العقل» نباشد؛ چنان‌که ادعای «حسبنا النقل» مسموع نشود؛

سابعاً تفسیر هر جزئی از خلقت، با در نظر گرفتن تفسیر جزء دیگری آن باشد تا از سنخ تفسیر تکوین به تکوین به‌شمار آید؛ نظیر تفسیر تدوین به تدوین؛ زیرا هر موجودی از موجودهای نظام آفرینش، آیه، کلمه و سطری از آیات، کلمات و سطور کتاب جامع تکوین الهی است.

اسلامی کردن علوم تجربی نیز از نظر آیت‌الله جوادی آملی امکان‌پذیر است. حقیقت این است که اسلامی کردن علوم به معنای رفع عیب و نقص حاکم بر علوم تجربی رایج است و اینکه علوم طبیعی را هماهنگ و سازگار با دیگر منابع معرفتی ببینیم؛ نه آنکه اساس علوم رایج را ویران کنیم و محتوای کاملاً جدیدی را در شاخه‌های مختلف علوم انتظار بکشیم.



مسائل مربوط به زندگی بشری در مقوله مادی و معنوی و دنیوی و اخروی، که فقیه می‌بایست همه آن مسائل را بنا بر رفع نیازهای اجتماع و نظام اسلامی بررسی کند (مشکانی سبزواری، بهار ۱۳۹۰: ۱۵۷).

طرح و نظام جامعی که اسلام برای بشریت به ارمغان دارد، با استفاده از سازوکار فقه حکومتی قابل استنباط و ارائه است: «روی آوردن به فقه حکومتی، و استخراج احکام الهی در همه شئون یک حکومت، و نظر به همه احکام فقهی با نگرش حکومتی، یعنی ملاحظه تأثیر هر حکمی از احکام در تشکیل جامعه نمونه و حیات طبیعه اسلامی، امروز یکی از واجبات اساسی در حوزه فقه اسلامی است» (حسینی خامنه‌ای، ۱۳۷۱/۰۸/۲۶).

این مهم نیز بر عهده حوزه و روحانیت قرار دارد: مسئولیت دفاع از حیثیت جهانی اسلام و تنظیم سیستم و نظامی که لزوماً جوانب آن بر اساس اسلام شکل بگیرد... اداره نظام و مردم و ساختن و پرداختن و جمع‌وجور کردن مجموعه زندگی انسان‌ها بر اساس اسلام، کار بسیار پیچیده، ظریف و دشواری است که در این زمان بر دوش ما و علما در جامعه

کند. پس اولویت اول حوزه‌های علمیه در این مورد، کشف روش‌شناسی و اسلوب پر قدرت و قابل ترویج در جهان است که هم تجربه‌پذیر و هم مبانی آن مبتنی بر فلسفه و کلام اسلامی باشد. در این صورت است که دستاوردهای علوم انسانی با آموزه‌های دینی تعارض پیدا نخواهد کرد (خسروپناه، ۱۳۹۰: ۲۷).

۴. فقه حکومتی

۴-۱. چیستی

فقه حکومتی، نگرشی کل‌نگر و ناظر به تمام ابواب فقه است. در این نگاه، استنباط‌های فقهی باید بر اساس فقه اداره نظام اجتماعی انجام شود و تمامی ابواب فقه، ناظر به امور اجتماع و اداره کشور باشد. از این رو، گستره‌ای که در فقه حکومتی بحث می‌شود، تمامی ابواب و مسائل فقه خواهد بود؛ زیرا اجتماع و نظام اسلامی، شئون و زوایای مختلفی دارد: مباحثی در حوزه اقتصاد، فرهنگ، حقوق، سیاست و امور بین‌الملل؛ و مسائلی از قبیل مسائل نظامی، انتظامی، خانواده، احوالات شخصیه و تمامی



اسلامی است» (همو، ۱۳۶۸/۰۴/۲۰). بر این اساس، فقه اسلامی باید اصول کلی حاکم بر جوانب مختلف زندگی انسان در زمینه‌های فردی و اجتماعی را ارائه کند و تنها به بیان احکام فردی اکتفا نکند. به عبارت دیگر، باید نسبت تأثیر ابعاد مختلف جامعه بر یکدیگر در شرایط مختلف جامعه را ملاحظه و احکام آنها را بیان کند. به تعبیر حوزوی، فقه حکومتی باید بتواند متناسب با شرایط مختلف ملی، منطقه‌ای و جهانی، نظام موضوعات را شناسایی کند و بالتبع نظام احکام آنها را ارائه دهد. مقام معظم رهبری معتقدند حوزه‌های علمیه باید فقه حکومتی را که مشتمل بر همه جوانب و همه شرایط باشد، ارائه دهند: «ما باید فقه اسلامی را که مشتمل بر جوانب مختلف زندگی انسان در زمینه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فردی است، در جامعه خود پیاده کنیم و به تنظیم زندگی انسان‌ها از نظر آداب زندگی، وضع معیشتی، ارتباطات سیاسی، اجتماعی و خارجی بر مبنای اسلام بپردازیم» (همو، ۱۳۷۰/۱۲/۰۳).

از دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای، «فقه اسلامی مشتمل بر جوانبی است که منطبق بر همه جوانب زندگی انسان است: فردیاً،

اجتماعیاً، سیاسیاً، عبادیاً، نظامیاً و اقتصادیاً. فقه‌الله الاکبر این است» (همو، ۱۳۷۰/۱۱/۳۰). از دیدگاه ایشان، نگاه حکومتی و اجتماعی به فقه، در ریزترین مسائل فقهی، همچون «ماء الحمام»! نیز جریان داشته و این نوع نگاه در روند استنباط و اجتهاد، بر مسائلی از این دست نیز تأثیرگذار است:

فقه ما از طهارت تا دیات باید ناظر بر اداره یک کشور، یک جامعه و یک نظام باشد. شما در باب طهارت هم که به ماء مطلق یا ماء الحمام فکر می‌کنید، باید توجه داشته باشید که حتی این هم در بخشی از اداره زندگی جامعه تأثیر خواهد گذاشت، تا برسد به ابواب معاملات و احکام عامه و بقیه ابوابی که وجود دارد. احوال شخصی و غیر اینها را به‌عنوان جزئی از مجموعه اداره کشور بایستی استنباط بکنیم. این روحیه، در استنباط اثر خواهد گذاشت و گاهی تغییرات ژرفی را به‌وجود خواهد آورد (همو، ۱۳۷۰/۰۶/۳۱).

به‌روشنی پیداست که با نگاه حکومتی و



این دگرگونی بدیهی است: «در تنقیح و تحقیق فقه کنونی ما، روزگاری که این فقه بخواهد نظام جامعه را اداره بکند، پیش‌بینی نشده... شما باید یک بار دیگر از طهارت تا دیات نگاه کنید و فقه استنباط کنید برای حکومت کردن» (همو، ۱۳۶۴/۰۶/۱۱).

با این نگاه است که فقه حکومتی را می‌توان نرم‌افزار زندگی سعادت‌مندانۀ دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی، و سیاسی و فرهنگی دانست.

با این رویکرد، می‌توان دامنه احکام شرعیه را که در تعریف علم فقه آمده است، گستراند؛ یا اینکه با تعریفی جدید، که مشتمل بر استنباط تمامی بایدها و نبایدهای زندگی سعادت‌مندانۀ متدینین است، به تعریف فقه حکومتی پرداخت.

از دیگر سوی، رفتارهای متدینین در دو حوزه اعتقاد درونی و کنش بیرونی قابل ملاحظه است، که فقه حکومتی در این جهت نیز باید از گستردگی برخوردار باشد. به نظر می‌رسد گسترش فقه سنتی فردگرایانه به فقه حکومتی، یک گستردگی طولی و عرضی است. از همین روی، فقه حکومتی باید بتواند تمامی بایدها و نبایدها را از ادله شرعیه آن

لحاظ یارا بودن فقه در حکومت، ریزترین مسائل فردی نیز جنبه نوینی می‌یابد و با نگاهی نوین می‌توان بدان نگریست. با این نگاه است که ایشان تأکید دارند مسئله‌ای چون ماء‌الحمام، که به نظر می‌رسد هیچ ارتباطی با مسائل حکومتی ندارد، در اداره جامعه تأثیرگذار خواهد بود.

با این رویکرد، باید اساس استنباط مباحث فقهی، بر مبنای مسائل اجتماعی و حکومتی باشد تا برون‌داد آن بتواند پیش‌ازپیش در امر حکومت دین بر جامعه کارا باشد: «ما بایستی این فکر (جدایی دین از سیاست) را در حوزه ریشه‌کن کنیم؛ به این شکل که هم فقاقت را این‌طور قرار دهیم و هم در عمل این‌گونه باشیم... [یعنی] استنباط فقهی بر اساس فقه اداره نظام باشد، نه فقه اداره فرد» (همان).

ضرورت دگرگونی در نگاه به گستره و کارکرد فقه، آن‌گاه روشن‌تر می‌شود که بدانیم در طول تاریخ، هیچ‌گاه شرایط بسط اجتماعی فقه به وجود نیامده و الزامات زمانه، آن را محدود در فقه فردی قرار داده است؛ اما با گذر زمان و ایجاد شرایط تاریخی و سترگ کنونی، نیاز به



استنباط نماید. با این رویکرد، شاید تعریف فقه حکومتی، چنین سزاوارتر باشد: «علم استنباط بایدها و نبایدهای تمامی کنش‌های متدینین از ادله شرعیه».

۵. فقه حکومتی و علوم انسانی در منظومه علم دینی

برای رسیدن به مطلوب در این مقال، به برخی از آنچه تاکنون در حوزه علوم انسانی و فقه حکومتی گفته شد، نظری دگرگونه می‌افکنیم و آن‌گاه به ارائه الگوی پیشنهادی خواهیم پرداخت.

۱-۵. تفاوت علوم انسانی با علوم طبیعی

تفاوت‌های میان علوم انسانی و علوم طبیعی چندان پیچیده نیستند. موضوع علوم طبیعی، بحث درباره موجودات طبیعی است که به اراده و آگاهی انسان وابسته نیستند و مستقل از آگاهی انسان‌ها وجود عینی دارند. پرواضح است که استفاده و تصرفی که ما نسبت به موجودات طبیعی داریم، از کنش‌های ما محسوب می‌شود؛ اما وجود واقعی آنها ارتباطی با اراده ما ندارند و جزو امور تکوینی‌اند. از این حیث می‌توان علوم

طبیعی را جزو حکمت نظری در نظر گرفت: «بحث از احکام و قوانین مربوط به خود موجودات طبیعی، از مباحث علوم طبیعی است؛ مانند علم فیزیک و یا گیاه‌شناسی. علوم طبیعی به دنبال شناخت حقیقت عالم طبیعت هستند؛ و این علوم، قدرت انسان را بر طبیعت تأمین می‌کنند و یا آنکه انسان را از جبرهای عالم طبیعت رهایی می‌بخشند» (پارسانیا، کنش و دانش).

اما در علوم انسانی، بحث درباره نحوه تعامل ما با حقایق طبیعی است و از این نظر می‌توان آنها را جزء حکمت عملی به شمار آورد. در علوم انسانی، حقیقت کنش‌ها و رفتارهای انسانی شناسایی می‌گردد و در حد امکان، به پیش‌بینی و پیشگیری کنش‌ها یا پیامدهای مربوط به آنها اهتمام می‌شود تا انسان را از بندها و قیدهایی که توسط خود او پدید آمده‌اند، رهایی بخشد.

تفاوت دیگر، تفاوت در روش است که اهمیت آن، از تفاوت در موضوع کمتر نیست و در این گفتار نیز مورد توجه نظریه‌مختار نیز خواهد بود. از آنجایی که موضوع علوم طبیعی، امور محسوس‌اند، روش علوم طبیعی نیز به تناسب این‌گونه



انتقادی نیز نامیده می‌شود. بنابراین، در علوم انسانی علاوه بر معرفت حسی و عقلانیت تجربی، از عقلانیت انتقادی نیز استفاده می‌شود (پارسایا، کنش و دانش).

۲-۵. ویژگی‌های اختصاصی علوم

انسانی

درباره کارکرد علوم انسانی سخنان متفاوتی گفته شده است. کسانی که قائل هستند علوم انسانی نیز باید توصیفی باشد و تنها به بیان واقعیت‌های عالم و آدم بپردازد، نقشی کمینه برای آن در نظر دارند؛ اما گروه دیگر که علوم انسانی و اجتماعی را پیامبری تلقی می‌کنند، تمامی نقش‌های علوم هنجاری و دستوری را نیز بر عهده علوم انسانی می‌نهند.

اما به نظر می‌رسد، اگر گستره روش‌شناسی علوم انسانی و اجتماعی به حس و تجربه محدود نباشد و از عقل و نقل نیز بهره برد، این توانایی را خواهد داشت. در این صورت، می‌توان از فواید مختصه علوم انسانی سخن گفت:

داوری هنجاری، ارزش‌گذاری و رویکرد انتقادی، از فواید مخصوص علوم انسانی است و

موضوعات، تجربی است و از همین روست که آنها را علوم تجربی نیز می‌نامند. نقش معرفت حسی بسیار پررنگ است و از قواعد عقلی، تنها در بسامان کردن داده‌های حسی استفاده می‌شود.

اما درباره علوم انسانی باید گفت:

موضوع علوم انسانی کنش‌های انسانی است. کنش‌های انسانی علاوه بر ظواهر و پیامدهای محسوس، دارای معانی و انگیزه‌های غیرمحسوس نیز هستند. در این علوم، از روش‌های تجربی و غیرتجربی استفاده می‌شود. در علوم انسانی با آنکه معرفت حسی نقش مهمی دارد، اما شناخت عقلی، نقش اساسی‌تر ایفا می‌کند. در این علوم، عقلانیت آدمی معانی کنش‌ها، انگیزه‌ها و نیت‌های افراد را شناسایی کرده و در معرض داوری قرار می‌دهد. عقلانیت آدمی با داوری‌های ارزشی خود، به انتقاد از کنش‌های ناشایست می‌پردازد. عقلانیتی که در علوم انسانی به کار می‌رود، به دلیل کاربرد انتقادی آن، عقلانیت



داوری علمی نسبت به کنش‌های موجود را نیز عهده دار می‌شود:

علوم انسانی علاوه بر شناخت واقعیت‌های تحقق‌یافته، به شناخت آرمان‌ها، و حقایقی که بایسته تحقق هستند، می‌پردازند و راه‌های وصول به آن حقایق را ارائه می‌دهند. این در حالی است که بر اساس آن حقایق، درباره خوب و بد آنچه موجود است نیز داوری می‌کنند. داوری هنجاری و ارزشی علوم انسانی درباره کنش‌های انسانی موجب می‌شود تا به این دسته از علوم، به اعتبار رویکردها و نظریه‌های ارزشی و هنجاری آن، علوم و یا دانش‌های هنجاری و ارزشی گویند. ارزش‌گذاری درباره کنش‌های انسانی که بر اساس شناخت آرمان‌های انسانی و اجتماعی واقع می‌شود، امکان انتقاد از کنش‌های ناپسند و ظالمانه را فراهم می‌آورد. به این علوم، به دلیل اینکه به انتقاد از کنش‌های ناپسند آدمیان می‌پردازند، علوم انتقادی نیز می‌گویند و عقلانیتی را که در

علوم طبیعی فاقد این نوع از فواید و آثار هستند. علوم انسانی به دلیل اینکه راه صحیح استفاده از طبیعت و علوم ابزاری را نشان می‌دهند، از جایگاهی برتر و تعیین‌کننده نسبت به علوم طبیعی برخوردارند. علوم انسانی، همچون چراغی هستند که در دست انسان قرار می‌گیرند. این چراغ، اگر در دست ارزش‌ها و فضیلت‌هایی قرار گیرند که توسط علوم انسانی شناخته می‌شوند، انسان را در رسیدن به عدالت و سعادت کمک می‌کنند؛ و اگر در دست رذایل و مانند آن قرار گیرند، وسیله تباهی انسان و جهان می‌شوند. انسان با این چراغ، راه استفاده صحیح از علوم طبیعی و ابزاری را پیدا می‌کند (پارسانیا، کنش و دانش).

به همین دلیل، ایده علوم انسانی صرفاً توصیفی رنگ می‌بازد و علوم انسانی، تنها فهم کنش‌های انسان‌ها و شناخت پیامدهای ضروری این کنش‌ها یا حداکثر، پیش‌بینی کنش‌های بعدی را وظیفه خود نمی‌داند؛ بلکه بر اساس برخی از مبانی معرفت‌شناختی، توان ارزش‌گذاری و



بنابراین، می‌توان کارکردهای علوم انسانی یا علوم اجتماعی را در موارد زیر برشمرد:

- الف) توصیف کنش‌های انسانی؛
- ب) تبیین کنش‌های انسانی؛
- ج) داوری درباره کنش‌های انسانی؛
- د) ارزش‌گذاری کنش‌های انسانی؛
- ه) ارائه دستورالعمل و هنجار برای کنش‌های انسانی؛
- و) انتقاد از کنش‌های انسانی؛

۳-۵. قلمروهای فقه حکومتی

آن‌گونه‌که از تعریف و گستره فقه حکومتی برمی‌آید، این علم در همه حوزه‌های فردی، اجتماعی و حتی تمدنی متدینین، موظف به تولید علم است. حتی با نگاهی اجمالی به برخی احکام فقه سنتی نیز می‌توان این مهم را دریافت و در بقعه امکان به این نظر رسید که فقه شیعی متکفل تمامی این امور است. در واقع، همان‌گونه‌که در تعریف مختار ارائه شده، این علم متصدی بیان چگونگی کنش کنشگران در حوزه‌های گوناگون فردی، اجتماعی و تمدنی است.^۱

۱. در این زمینه می‌توان به مقالاتی از نویسندگان این مقاله با عناوین ذیل مراجعه کرد: «مناسبات فقه و حکومت»

شناخت این علوم به کار می‌رود، عقلانیت انتقادی می‌نامند (همان). این سخن و فواید، درباره علوم اجتماعی نیز به‌گونه دیگری گفته شده است:

۱. علوم اجتماعی با شناسایی کنش‌های اجتماعی انسان‌ها، قدرت پیش‌بینی و پیشگیری نسبت به فعالیت‌های اجتماعی را به‌دنبال می‌آورند. علوم اجتماعی، از این جهت نقشی مشابه با علوم ابزاری دارند؛ با این تفاوت که قدرت پیش‌بینی در علوم اجتماعی، به‌دلیل آگاهانه و ارادی بودن موضوع این علوم و به‌دلیل تنوعی که رفتارهای اجتماعی انسان می‌توانند داشته باشند، از پیچیدگی بیشتری در قیاس با علوم طبیعی برخوردار است؛

۲. علوم اجتماعی با فهم معانی کنش‌های دیگران، امکان همدلی و همراهی با آنها را پدید می‌آورند و روابط اجتماعی انسان‌ها را توسعه می‌بخشند؛

۳. در علوم اجتماعی، ظرفیت داوری هنجاری و ارزشی نسبت به رفتارهای اجتماعی انسان‌ها وجود دارد و به‌دنبال آن، امکان انتقاد از فعالیت‌ها و پدیده‌های اجتماعی را دارند (همان).



علم اخلاق، همین کنش‌ها را بتمامه، از حیث ملکه نفسانی شدن، مورد ملاحظه قرار می‌دهد. ناگفته پیداست که این نظریه، در مقاله دیگری کنکاش خواهد شد.

۴-۵. کنش‌های کنشگران متدین

کنش‌های کنشگران متدین را باید در ارتباط‌های چهارگانه پی جست:

- ارتباط انسان با خدا؛
- ارتباط انسان با خود؛
- ارتباط انسان با دیگران؛
- ارتباط انسان با طبیعت.

در هر کدام از این ارتباطات، کنشگران بایست به برخی از بایدها و نبایدها گردن نهند تا این ارتباطات به وصف دینی بودن درآیند. در واقع، متدینین تمامی ارتباطاتشان را باید بر مبنای تدینشان سامان دهند. در اینجا است که بایدها و نبایدها رنگ‌وبوی دینی به خود می‌گیرند و دین باید بتواند این بایدها و نبایدها را ارائه کند و ارتباطات موجود را به ارتباطات مطلوب دین ارتقا دهد.

در یک حصر عقلی می‌توان به این نتیجه رسید که هیچ کنش دیگری نمی‌ماند که خارج از حوزه دین و شریعت باشد؛ و

با توجه به مبانی هستی‌شناسی، شارع‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی فقه حکومتی، لزوم تبیین تمامی کنش‌های انسانی به صورت دستوری از سوی شارع مقدس، کاملاً روشن و مبرهن می‌شود؛ که نگارنده در نگاشته‌ای دیگر با عنوان «مبانی کلامی فقه حکومتی» بدان پرداخته است.

تنها امر مشتبه‌ای که هنوز برای نگارنده نیز روشن نشده، تمایز بین علم فقه حکومتی و علم اخلاق است. نظر اولیه بر این است که استنباط گزاره‌های اخلاقی نیز بر عهده فقه حکومتی است و علم اخلاق در حوزه‌های عملیاتی کردن کنش‌های درونی و بیرونی متصف به اخلاق، فعال خواهد بود. به نظر می‌رسد، اگر نگاه کلانی به علم اخلاق نیز داشته باشیم و آن را مشتمل بر تمامی کنش‌های متدینین بدانیم، فقه حکومتی و اخلاق، دو روی یک سکه‌اند.

فقه حکومتی کنش‌های درونی و بیرونی را از حیث معذرت و منجزیت، مورد کنکاش و استنباط قرار می‌دهد؛ اما

مجله حکومت اسلامی، شماره ۶۱؛ «مناسبات فقه و تمدن»، مجله فقه اسلامی، شماره ۷۲؛ «ظرفیت‌های تمدن‌سازی فقه شیعه»، مجله تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، شماره ۳.



۴. ارزش گذاری کنش های انسانی؛
۵. ارائه دستورالعمل و هنجار برای کنش های انسانی و زمینه های مطلوب کنش ها؛
۶. انتقاد از کنش های انسانی.

۵-۶. علم دینی مدّ نظر



علوم دینی را می توان بدین گونه تقسیم بندی کرد:

شریعت است که متکفل سامان دادن به این ارتباطات است. بنابراین علم فقه، به عنوان ابزار استنباط بایدها و نبایدهای کنش های کنشگران متدین عمل می کند. این همان گسترش طولی فقه فردگرایانه به فقه حکومتی است. گسترش عرضی این فقه نیز به این است که بتواند بایدها و نبایدها و چگونگی زمینه های مطلوب شدن کنش های کنشگران را نیز از ادله شرعی استنباط کند و با همکاری و همیاری الهیات، علوم طبیعی و علوم انسانی دیگر، سعادت دنیوی و اخروی را برای متدینین مهیا سازد. این مهم در قالب نظام سازی فقه حکومتی بسامان می شود که در نگاهته های دیگری بدان اشاره خواهد شد.

۵-۵. علوم انسانی اسلامی هنجاری یا توصیفی

با درآمدی که درباره فقه حکومتی ارائه شد، باید علوم انسانی اسلامی را مشتمل بر فقه حکومتی دانست. در این نگاه، علوم انسانی اسلامی نیز متکفل همان وظایفی خواهد بود که عنوان شد:

۱. توصیف کنش های انسانی؛
۲. تبیین کنش های انسانی؛
۳. داوری درباره کنش های انسانی؛



با توجه به موضوع سخن، بیشتر به توضیح علوم انسانی اسلامی و تقسیم‌بندی ارائه‌شده خواهیم پرداخت.

۷-۵. علوم انسانی اسلامی دستوری

این علوم، متکفل تبیین دستوری و هنجاری تمامی کنش‌های انسانی در حوزه‌های پیش‌گفته است. فقه حکومتی و علم اخلاق - اگر زیرمجموعه فقه حکومتی نباشد - متکفل این بخش از علوم انسانی خواهد بود.

همچنین ارائه شاخص‌هایی برای سنجش دینی بودن کنش‌های کنشگران یا سنجه‌هایی برای نقد کنش‌های کنشگران نیز بر عهده این علم خواهد بود. فقه حکومتی باید این توانایی را داشته باشد که بتواند با استفاده از توصیف‌های ارائه‌شده از سوی علوم انسانی غیردستوری، شاخص‌هایی برای سنجش وضعیت موجود به دانشمندان علوم انسانی غیردستوری ارائه کند.

همچنین تعریف وضعیت مطلوب کنش‌های متدینین و نیز لوازم مطلوبیت این کنش‌ها، از قبیل فضای اجتماعی، فضای سیاسی و اقتصادی و... نیز بر عهده این علم نهاده می‌شود. علم فقه حکومتی،

۱. بر اساس کشف ذات و صفات الهی:

۱-۱. الهیات عقلی، که علم فلسفه متکفل آن است و «وجود»، به‌ویژه وجود بالذات را مورد کنکاش عقلی قرار می‌دهد؛

۲-۱. الهیات نقلی، که علم کلام متکفل آن است و هستی را بیشتر، از منظر نقل و وحی مورد مذاقه قرار می‌دهد؛

۳-۱. الهیات عرفانی، که علم عرفان متکفل آن است و هستی را بیشتر، از منظر شهود مورد واکاوی و کشف قرار می‌دهد؛

۲. بر اساس کشف افعال الهی:

۱-۲. ریاضیات، شامل ریاضی و هندسه؛

۲-۲. علوم طبیعی، که علوم تجربی متکفل آن است و بیشتر، به‌وسیله حس و تجربه درصدد توصیف هستی‌اند؛

۳-۲. علوم انسانی توصیفی، شامل علمی مانند: امت‌شناسی (جامعه‌شناسی)، نفس‌شناسی (روان‌شناسی)، اقتصاد، سیاست؛

۱. بر اساس کشف قول الهی:

۱-۱. علوم انسانی دستوری (هنجاری)؛

۱-۱-۱. فقه حکومتی؛

۱-۱-۱. اخلاق؛

۱-۱-۳. حقوق.



علوم انسانی اسلامی خواهند بود. در واقع، بین عالمان این حوزه‌ها همیشه تعاملی روزافزون در جهت تولید علم دینی وجود خواهد داشت. در واقع، در این الگوی علم دینی برای بسامان کردن زندگی سعادت‌مندانۀ متدینان، هیچ دوگانگی و تنافری بین این علوم نیست و نیازی به وحدت حوزه و دانشگاه نخواهد بود. با این رویکرد، وظایف علوم انسانی غیردستوری به شرح زیر خواهد بود:

۱. توصیف کنش‌های انسانی؛
 ۲. تبیین کنش‌های انسانی (رصد وضعیت موجود کنش‌ها و زمینه‌های کنش‌های متدینین)؛

۳. داوری درباره کنش‌های انسانی بر اساس شاخص‌های ارائه‌شده از سوی علم فقه حکومتی؛

۴. انتقاد از کنش‌های انسانی بر اساس شاخص‌های ارائه‌شده از سوی علم فقه حکومتی؛

۵. پیاده‌سازی هنجارهای تولیدی از سوی علم فقه حکومتی و زمینه‌سازی برای اشاعۀ آنها.

۵-۹. حکمت عملی و نظری

با توجه به تقسیم‌بندی ارائه‌شده، علوم

این مهم را با نظام‌سازی‌های خود بسامان خواهد کرد. با این نگاه، وظیفۀ علم فقه حکومتی و اخلاق را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۱. ارائه دستورالعمل و هنجار دینی برای کنش‌های انسانی؛

۲. ارزش‌گذاری کنش‌های انسانی:

۱-۲. ارائه شاخص‌هایی برای وضعیت مطلوب زمینه‌های کنش مطلوب کنش‌های انسانی؛

۲-۲. ارائه شاخص‌هایی برای سنجش وضعیت موجود کنش‌ها و زمینه‌های کنش کنشگران.

۵-۸. علوم انسانی اسلامی

غیردستوری

وظیفۀ اصلی و نهادی این علوم، توصیف کنش‌های انسانی است. این علوم، که بیشتر با نام علوم انسانی شناخته خواهند شد، متصدی این مهم خواهند بود که وضعیت موجود را توصیف و زمینه‌های آن را رصد کنند و در اختیار فقیهان قرار دهند تا فقها در راستای وظایف سه‌گانه به ارائه هنجارها بر اساس مبانی فقهی همت گمارند. البته علوم طبیعی و الهیات نیز در این زمینه کمک‌کار اندیشمندان



همچنین منطق فهم هر کدام از این علوم نیز در مقاله‌ای دیگر در حال بررسی است که به زودی منتشر خواهد شد. به اجمال باید اشاره کرد که منطق فهم در علوم انسانی غیردستوری، که فقه حکومتی را نیز شامل می‌شود، همان منطق فهم فقهی مبتنی بر علم اصول است. البته نگارندگان بر این باورند که علم اصول نیز می‌تواند گسترش طولی و عرضی داشته باشد و بر اساس مبانی دینی، یاری خود را در استنباط فقه حکومتی بگستراند.

نتیجه‌گیری

با نگاهی که نگارنده بر اساس نظریات آیت‌الله جوادی آملی و دکتر پارسانیا درباره علم دینی دارد و نیز نگاهی که حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای درباره فقه حکومتی و لزوم تولید علوم انسانی اسلامی دارند، می‌توان علوم را نسبت به خداوند و نیز کنش‌های کنشگران متدین، تقسیم‌بندی جدید کرد که در آن، جایگاه فقه حکومتی و علوم انسانی اسلامی روشن‌تر، و تعارض‌ها و تضادها برچیده خواهد شد.

مبتنی بر کشف ذات و صفات الهی و نیز کشف افعال الهی، تماماً از حوزه اراده انسانی خارج‌اند و در عداد حکمت نظری قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، این علوم ناظر به عالم تکوین‌اند و در حوزه فعل الهی بحث می‌کنند. در واقع، درون ادبیات دینی، این علوم متصدی شناخت و پرده‌برداری از ذات، صفات و افعال الهی‌اند.

اما علمی که ناظر به کشف قول الهی‌اند، بیشتر نظری‌اند و در حوزه قول الهی به بحث می‌پردازند. از همین روی، علوم انسانی اسلامی دستوری، در حوزه اراده و کنش‌های انسانی است و از این جهت حکمت عملی است. همچنین، چون موضوع آن بیشتر نقل الهی است، در حوزه عالم تشریح قرار می‌گیرند.

البته درباره جایگاه هر کدام از علوم انسانی در این میان و تعلق گرفتن اختصاصی برخی از آنها به حوزه علوم انسانی دستوری و غیردستوری، یا مشترک بودن برخی دیگر، باید در مقالی دیگر به صورت تفصیلی و بادقت سخن گفت.



علم	زیرمجموعه	موضوع	وظایف	شرح تکلیف یا شرح تکلیف	تقریباً عملی یا تقریباً	منطق فهم
الهیات	عقلی = فلسفه نقلی = کلام شهودی = عرفان	مبانی و اصول (دینی)	شناخت هستی با محوریت الله	تقریباً	تقریباً	عقل و نقل و شهود [برهان]
علوم طبیعی	زیست‌شناسی، پزشکی، فیزیک و شیمی	مبانی و اصول (دینی)	شناخت قانونمندی‌های حاکم بر طبیعت	تقریباً	تقریباً	حس و تجربه عقلانی [اطمینان]
ریاضیات	ریاضی، هندسه		شناخت واقعیت‌های اعتباری حاکم بر طبیعت به اعتبار خداوند	تقریباً	تقریباً	عقل [برهان]
علم انسانی توصیفی	امت‌شناسی، نفس‌شناسی، اقتصاد، سیاست	مبانی و اصول (دینی)	۱. توصیف کنش‌های انسانی ۲. تبیین کنش‌های انسانی ۳. داوری درباره کنش‌های انسانی ۴. انتقاد از کنش‌های انسانی	تقریباً	تقریباً	حس و تجربه عقلانی [اطمینان]
علوم انسانی دستوری	فقه حکومتی اخلاق حقوق		۱. ارزش‌گذاری کنش‌های انسانی ۲. ارائه دستورالعمل و هنجار برای کنش‌های انسانی و زمینه‌های مطلوب کنش‌ها	تقریباً	تقریباً	اصول فقه (کتاب، سنت، عقل، اجماع) [اطمینان]

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲.

منابع

- دمپی‌یر، تاریخ علم، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
- راسل، برتراند، جهان‌بینی علمی، ترجمه سیدحسن منصور، تهران، آگاه، ۱۳۶۰.
- چالمرز، آلن اف، چیستی علم، ترجمه سعید زیباکلام، تهران، سمت، ۱۳۷۹.
- جوادی آملی، عبدالله، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، چ سوم، قم اسراء، ۱۳۸۷.
- _____، شریعت در آینه معرفت، تهران، رجا، ۱۳۷۲.
- باقری، خسرو، هویت علم دینی، تهران، خسر و پناه، عبدالحسین، «در جست‌وجوی علوم انسانی بومی»، کیهان فرهنگی، ش ۲۹۹-۳۰۰، ۱۳۹۰.
- گلشنی، مهدی، از علم سکولار تا علم دینی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
- پارسانیا، حمید، سنت، ایدئولوژی علم، قم، بوستان کتاب، چ سوم، ۱۳۹۰.
- _____، روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی، قم، کتاب فردا، ۱۳۸۹.
- _____، کنش و دانش، بی‌نا، بی‌تا.